

کاوه تیموری

کوی یار

مقدمه

مدت ها در اندیشه و آرزوی سفر مقدس حج بودم و انگیزه اصلی این سیر و سلوک را، شوق زیارت شریف ترین بنای اسلامی؛ یعنی خانه خدا و بیت عتیق در من به وجود آورده بود. با خود می پنداشتم که بهترین کلید فهم برای درک گوهر وجودی دین مبین اسلام، درک عبادت الهی و آیین حج است. درک سفر حج و تحقق آن، در حدّ یک آرزو بود. اما جوشش درونی این خواهش، در قالب راز و نیازهای مکرر، آنچنان کرد که حتی در مخیله ام نمی گنجد. بر این اساس، از اول سال؛ یعنی از همان اولین روز سال، سوره نبأ را هر روز تلاوت و به مطالعه گرفتم و از این کار، سودای بر آمدن سفر حج را در سر می پروردم. آری، تنها آرزوی این سفر را داشتم. به همین



و... اینکه هر کجای مدینه را که بو
می کنی بوی تو را می دهد و باز صدا
اوج می گرفت.

وعده وصال

بعد از آن که مطمئن شدم توفیق
زیارت حرمین شریفین با من همراه
شده، این بیت مولانا را زیر لب زمزمه
می کردم:

شه اگر با تو نشیند در زمین
خویشتن بشناس و نیکوتر نشین
و سپاس بیکران بر لطف او که مرا از
درگاه خویش محروم نساخت. به سوی
او آمدم تا غبار دل را که زنگار آن
روشنی ها را مکدر نموده، از بین ببرم.
قبل از آغاز راه به رسم مألوف و عادت
مأنوس، با خواجه شیراز هم نوا شدم و او
بر من خواند که:

حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار
خانه از غیر نپرداخته ای یعنی چه؟
و بر این باورم که هنوز خانه دل را از
غیر نپرداخته ام و برای این کار بزرگ،
نیاز به تمرین و تذکر دارم. اما راستی که
شوق رفتن را بسیار دارم، گویی کعبه
مرا به سوی خود می خواند و به نشاط
می آوردم:

سادگی با خود اندیشه می نمودم که این
سادگی در اعتقادات هم نعمت بزرگی
است؛ زیرا پذیرش این مطلب که آدمی
با خواندن روزانه سوره نبأ به حج برود،
قدری مشکل می نماید. اما غافل از آن
که عظمت حق تعالی و این که همه چیز
در ید قدرت اوست، می تواند معنابخش
اصلی به این عقیده باشد و بر این پایه،
این دعوت الهی اتفاق افتاد و از رهگذر
«همت پاکان روزه دار» در ماه مبارک
رمضان دعوتنامه کنگره عظیم موحدان
عالم ابلاغ شد.

طلب دیدار

بعضی اوقات در طی سال و در هنگام
اذان، در پیش روی تصویر خانه کعبه،
که دور تا دور آن زائران پروانه سان به
طواف مشغول بودند، زارزار می گریستم
و در ته دل و از عمق وجود از او، او را
تمنّا می کردم.

آری، به یاد می آوردم که چگونه به
زمزمه های یکی از مداحان اهل بیت، که
از لابلای موج های نوار بیرون می آمد،
گوش دل سپرده بودم و با شنیدن آن ها
من نیز به گریه می افتادم و طلب دیدار
دوست می کردم.

آمده ایم در خانه تو خانم



جمال کعبه چنان می‌دواندم به نشاط
که خارهای مغیلان حریر می‌آید

ورود به مدینه

بسیار باور نکردنی دیدم که با وسیله ای پیشرفته، در حال عبور از بارگاه نبوی هستم. بارگاه نبوی مانند نگینی سرا پا نور بود و درخشندگی خیره کننده ای داشت. وقتی سفرنامه های حج گذشتگان را می‌خواندم، در آن‌ها بسیار اشاره شده بود که بعد از دو ماه بالاخره دیده به جمال بارگاه نبوی روشن شده است. اما این بار در فاصله کمتر از سه ساعت راه تهران - مدینه طی شد. در آن دم که به بارگاه نبوی خیره بودم، ناگاه بغض در گلویم ترکید و این جا بود که بسیاری از عزیزان را یاد کردم و بر رسول بزرگوار و دوست و امین و برگزیده خدا سلام همه را رساندم و به خاطر آوردم که چگونه بسیاری از کسانی که از آن‌ها خداحافظی می‌کردم التماس دعا داشتند و این که من در این سفر، با خود و خدا عهد بسته بودم که برای خود دعا نکنم و تنها برای دیگران اقوام و آشنایان برای ایران و مردم دوست داشتنی آن دعا کنم.

حرم نبوی

امروز صبح دلم طاقت نیاورد که استراحت کنم، به همین دلیل روانه حریم حرم نبوی شدم. از همان آغاز سفر، عشق عجیبی به مدینه و قبة الخضراء نبوی پیدا کردم. مدینه سرزمینی است که نقش پای رسول گرامی اسلام در جای جای آن وجود دارد و سرزمینی است که هر کس بر آن پای نهد، گویی پای را بر عرش اعلی گزارده است؛ چرا که این جایگاه نورانی را بانوی یگانه اسلام؛ یعنی دخت نبی گرامی، حضرت فاطمه علیها السلام با قدوم خویش زینت داده است و آن سوتر، قبور خاموش ائمه بقیع و دیگر بناهای تاریخی؛ مانند مسجد قبا، مزار حمزه سیدالشهدا، مسجد ذوقبلتین و... همه دلالت بر اهمیت و ویژگی مدینه دارند. به حرم نبوی که وارد شدم، شور و هوای نهفته در فاصله بیت و منبر حضرت رسول را دریافتم. گویی برکت این فضا همانند بخار بر روح و جسم هر دل‌داده ای جاری و روان است.

چون عشق حرم باشد سهل است بیابانها
آمدیم به مسجدالنبی، نماز عشا آغاز شده بود. بعد از نماز آرام آرام از جمعیت نماز گزاران کاسته شد و رفتیم نزدیک در خانه حضرت زهرا علیها السلام، فرصت





آرام آرام سرها به جیب فرو رفت و ناله ها سر گرفت. آرام آرام دل ها روانه کوی دلدار گشت و خاطرات روزگار مدینه صدر اسلام تداعی شد. وقتی در بقیع هستی، ناخودآگاه کربلا را نیز در ذهن مرور می کنی. حضور در مدینه، در شهر رسول بزرگوار و شهر علی، شهر ایمان و حدیث، حضوری بسیار مغتنم است. در این حال مداح دیگر آغاز کرد و زبان حال مرا سر داد که:

ای دوست در بهشت مرا راه داده اند
پروانه زیارت دلخواه داده اند
صدها هزار سوخته دل بود و زان میان
در روضه مدینه ترا راه داده اند
سوگند می خورم به گل روی مجتبی
کاین جا به خار منزلت و جاه داده اند
این لحظه ها غنیمت عمر من و شماست
غفلت مکن که فرصت کوتاه داده اند
سوغات ما سوی وطن عطر فاطمه است
عطری که با نسیم سحرگاه داده اند
دل ها شکسته شد و اشک ها روان
گردید و در آن حال، بسیاری از عزیزان
و ملتسمین دعا را یاد کردم. اینجا بود که
طنین قطعه ای زیبا در وصف امام زمان
فضای بقیع را معطر کرد:

همه جا بروم به بهانه تو
که مگر برسم در خانه تو

بسیار استثنایی بود که برایم فراهم شده بود. در آنجا چندین بار دلم شکست و گریه سر دادم و برای خانواده و فرزندم نماز خواندم. ربع ساعتی در آن خلوت سپری شد. برای استادانم در آنجا بسیار دعا کردم. از آن پس، آمدیم سوی بقیع و همراهان ما دو تن از مداحان خوش لحن و ندایی هستند که وجودشان بسیار مغتنم است. یکی از آن ها وقتی که زائران در کنار نرده های بقیع جای گرفتند، با نوای حزن انگیزی ناله سر کرد. من در آن لحظات حال و هوای خاصی داشتم و در آفاق سیر می کردم. ماه نیز در بالای سر بود و قرص کامل شده آن، در شب پانزدهم ذی قعدة، مهتابی فراموش نشدنی را با خود همراه داشت. در این حال مداح آغاز کرد:

غبار صحن تو بر درد جان دواست بقیع
خرابه های تو باغ بهشت ماست بقیع
قسمم به چار امامی که در بغل داری
برای ما حرمتت مثل کربلاست بقیع
مدینه غرق چراغ است پس چراغ تو کو
چراغ تو دل سوزان مرتضی است بقیع
قوی ترین سند مظلومی علی در تو
عدار نیلی دخت مصطفی است بقیع



که تویی درمان همه دردم
همه جا دنبال تو می‌گردم...

قبر امّ البنین

صبح برخاستم و نماز را خواندم و عازم حرم شدم. در بقیع سلامی به امامان معصوم علیهم‌السلام دادم و برای آن‌ها فاتحه خواندم. سپس به کنار قبر امّ البنین مادر حضرت ابوالفضل العباس رفتم. در آنجا ناخودآگاه به یاد حرم باشکوه او در کربلا افتادم. همان حرمی که روبه روی حضرت حسین بن علی، برادر شهیدش در کربلا واقع شده است. لحظه‌ای را در ذهن مجسم کردم که در آن حال خبر شهادت حضرت ابوالفضل را به مادرش داده بودند و او در عجب بود که چگونه توانسته اند فرزند برومندش را به شهادت برسانند! با آن حیرت برای این مادر و فرزند دعای فراوان خواندم و بر روح تابناک آنان درود فرستادم. به هتل باز گشتم و هر بار که از هر پنجره هتل، به بیرون می‌نگرم قبرستان بقیع را می‌بینم و در کنار آن گلدسته‌های شکوهمند مسجدالنبی را که بر آسمان مدینه نورافشانی می‌کنند. بارگاه سید عالم و نبی خاتم و پیامبر عظیم الشانی که با دستان تهی و تنها با توکل و

توسّل به حق، دین خدا را در بدترین محیط اجتماعی و سخت‌ترین وضعیت جغرافیایی گسترش داد.

آری، مدینه در کنار من است و بقیع را از پنجره می‌بینم. آنجاست که آرامگاه نبی و بارگاه امامان معصوم شیعه، هر کدام صفحات و لحظاتی از تاریخ اسلام را بازسازی می‌کنند. صبح زود دوباره عازم حرم نبوی شدم تا نماز را همراه با هم اتاقی ام در آنجا بخوانیم. این که گفته اند: «کاروان نیک بختی در صبحگاهان بار خود را می‌بندد» حرف پرمعنایی است. نماز را در پشت بام مسجدالنبی خواندیم و پس از خواندن زیارتنامه، باز هم آمدیم سوی بقیع...

میهمان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله

امروز چند روزی است که میهمان رسول الله در مدینه‌ام. میهمانی فقیر و ضعیف در نزد میزبانی محتشم و مکرم که او را با تمام کاستی‌ها و نقصان‌های سفره‌ای بر سر سفره خود نشانده است. سفره‌ای است پر از اطعام معنوی پر از شفا و اکسیر که مس وجود را به کیمیا بدل می‌کند، اما چه می‌توان کرد: گوهر پاک ببايد که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤء و مرجان نشود





و هوایی خاص راه را برای رسیدن به مکان دعای کمیل می گشودند و زائران خود را به راهنمایی که در کنار بقیع منتظرشان بودند، می سپردند. گویی هر عَلم کاروان به قول سعدی به دنبال یار آشنا ولی گمشده خود بود. یار آشنای ناپیدا حضرت زهرا علیها السلام. جمعیت هر لحظه در فاصله مسجدالنبی و بقیع متراکم تر می شد. زنان در یک سو و مردان در سوی دیگر. گذرگاه میان بقیع و حرم نبوی مملو از زائران ایرانی و برخی شیعیان عرب زبان از کشورهای عربی بود. بالأخره در ساعت ده شب، نغمه داودی مجری برنامه ذهن و ضمیر همگان را به خود معطوف کرد و در آن سکوت تفکرآمیز طنین انداز فضا گردید. رفته رفته روح و روان حضار برای یک تجربه معنوی شگرف در جایگاهی منحصر به فرد آماده می شد. مقدمه که به پایان آمد، آیاتی از قرآن کریم قرائت شد. قاری، آیه مشهور **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنفُسَهُمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** (زمر: ۵۳) را برای تلاوت انتخاب کرده بود و

امروز در سخنرانی یکی از علما در محل بعثه شرکت کردم. در آغاز مجری برنامه خطاب به زائران مدینه خواند: اشکم به رخ خونم بدل آهم به سینه است ای زائرین ای زائرین اینجا مدینه است اینجا مراد از قبة الخضرا بگیرید اینجا سراغ تربت زهرا بگیرید در بین آن محراب و منبر جا بگیرید توشه زقبر مخفی زهرا بگیرید اینجا قدم بر عرش اعلامی گذارید چون پای جای پای زهرا می گذارید سخنران در پایان کلام خود دعاهای پرمعنایی را زمزمه کرد:

خدایا! به مقام نبی بزرگوار اسلام، جوانان ما را از خطرات حفظ گردان. خدایا! امیدهای آینده کشورمان را از اعتیاد و فحشا محافظت فرما. هم آن ها را در دامن تقوا و فضیلت و عشق به اهل بیت علیهم السلام به سر منزل نجات برسان و عواقب امور ما را ختم به خیر گردان.

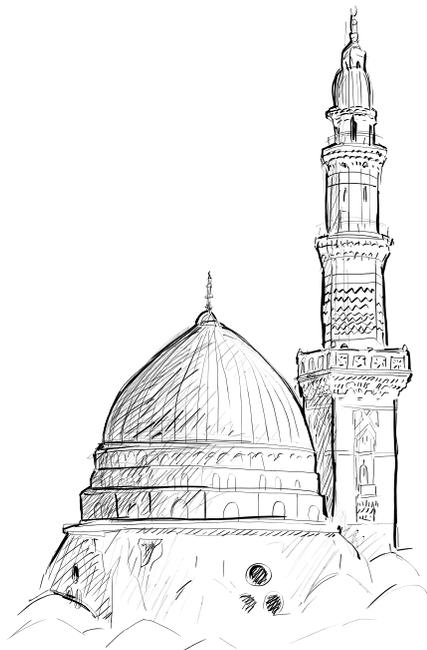
دعای کمیل در مدینه

برای بر پا شدن دعای کمیل، مقدمات کار و اطلاع رسانی انجام شده بود. کاروان ها از گوشه و کنار شهر مدینه به راه افتاده بودند. عَلم داران کاروان، هر کدام با حال



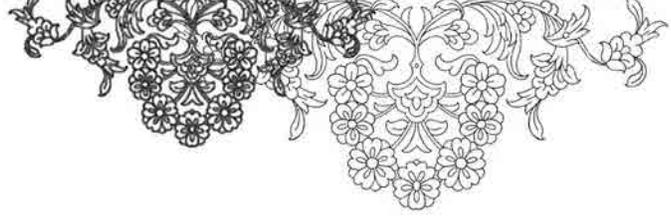
برای همین آیه بود که با آغاز کلمات اولیه آن، زائران واکنش فوق العاده ای از خود ابراز داشتند که برایم نکته سنجی و آگاهی آنان را معرفی می کرد. در این آیه خداوند می فرماید: «ای رسول، بدان بند گانم که اسراف بر نفس خود کردند. بگو هرگز از رحمت خدا ناامید نباشید البته خدا همه گناهان را (چون توبه کنید) خواهد بخشید. که او خدایی بسیار آمرزنده و مهربان است.»

آری این نشانه ها و آیات، همانند چشمه ای جوشان و زلال تابان کننده روان و روح آدمی است. این بار بعد از آوای وحی و زنگ کلام الهی، نغمه سرایان اهل بیت با سرمایه ای از احساسات پاک و لطیف شرکت کنندگان در دعا، فارغ از هر گونه تعلق در سایه سار حضور میزبانی محتشم، چون نبی مکرم اسلام و پذیرایی روح نواز عصاره های دین و امامت و بالاخره در حضور ناپیدای پیدای حضرت فاطمه زهرا، در سرزمین پاک مدینه، لب به سخن باز کردند و در اندک زمانی، قفل دل ها را؛ شاه کلیدهای عشق و علاقه به بزرگان دین گشودند و آوا برآمد که: ای زائر دلسوخته شهر مدینه ای عطر سرشک تو روان بهر مدینه



میهمانی فقیر و ضعیف در نزد میزبانی محتشم و مکرم که او را با تمام کاستی ها و نقصان هایش بر سر سفره خود نشانده است. سفره ای است پر از اطعام معنوی پر از شفا و اکسیر که مس وجود را به کیمیا بدل می کند





از دعاکنندگان آماده گردید تا هر یکی با گوشه تبسم از راز سر به مهر خود در نزد معبود رازگشایی کند. راستی این چه سرّی است که در لحظات دعا و آن هم در این مکان مقدس، دل‌ها آنچنان ظرفیتی می‌یابد که همه را دعا می‌گوید. از خود می‌گذرد و برای غیر دست به دعا می‌شود؛ زیرا دریافته که دعا برای دیگری دارای شأن ویژه‌ای است که درس عملی آن از خود گذشتن و ایثار است. طنین دلنواز دعا اوج می‌گیرد. قاری دعا از تمام زیبایی‌های کلامی و آهنگین با تسلط کافی بهره می‌برد و یکنواخت و موزون و هماهنگ، راه اوج اندیشه را از پله‌های ناپیدای کهکشان معنوی جانها دنبال می‌کند. مگر نه این است که این دعا، آن هم در این مکان مقدس، برای هر زائر تنها یکبار میسر خواهد بود. پس این جان لحظه صعود به بالاترین معراج روحی و دست یافتن به تجربه‌های معرفتی پایدار است. گریه و ناله امان نمی‌دهد. پیر و جوان می‌گریند. جمعیتی یکدست و همدل، از چهار گوشه سرزمین ایران، گویی دعای کمیل را با حال و هوای دیگری می‌خوانند. کسان زیادی را می‌بینی که ایستاده گریه می‌کنند. بعضی بدون داشتن

ای داشته بر آل نبی عرض ارادت این شهر بود شهر نبی شهر عبادت ای دوست نگهدار ز جان حرمت او را در هر قدمی بوسه بزن تربت او را زینت بده با شمع دعا محفل خود را تپهیر کن اینجا ز گناهان دل خود را چون بود تو را آه نفس گیر به سینه دعوت ز تو کرده است بیایی به مدینه اینجا همه خاطره تا آینه گردد یاد آر کسانی که تو را بدرقه کردند اکنون تو و این سوز دل و آتش سینه ای آمده با دعوت زهرا به مدینه ای ترک وطن کرده تو را سوز دل اینجاست همراه تو عطر نفس یوسف زهراست در هر نفست بوی مناجات مدینه است این فیض بصیرت همه سوغات مدینه است لحظه به لحظه، به گوش رسیدن اشعار با ترکیدن بغض‌ها در گلو مصادف می‌شد و دست‌ها در شب صاف و فراموش شده بقیع به آسمان روانه می‌شد. بی‌قراری بی‌قراران دم به دم افزون می‌شد و با... بر می‌آمد که:

هم طلب از تو اجابت هم ز تو

ایمنی از تو مهابت هم ز تو

و بدین سان اشک روان، آه سوزان،

دل پاک و روح لطیف دردمندان

شفا بر سفره وجود هر یک



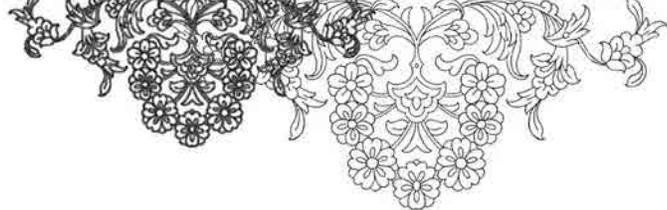
نغمه ای از دعای کمیل آن را همگام با خواننده دعا قرائت می کنند. بعضی ها سر را به زیر گرفته اند اما سینه ای پر گفتگو دارند و برخی دیگر آسمان را می نگرند نگاهی به گنبد خضرای نبوی و نیم نگاهی به بقیع می اندازند و دست را به آسمان می برند. عجب است که اینجا کسی نومید نیست و همه مراد خود را می طلبند و می خواهند و البته که شأن چنین مکانی همین است:

به ناامیدی از این در مرو امید این جاست
فزون ز قفل های در کلید اینجاست
دعا به پایان می آید و دیگر مداح
اهل بیت احساسات پاک و عارفانه را
بر رشته های کلام، همانند پیک آشنا
روانه دل های حاضران می کند. آخرین
صدا صدای آشناست، صدای جبهه
جنگ است. صدای شهید و شهادت؛
صدایی که عطر و بوی کربلا دارد.
صدای حاج صادق آهنگران که خود
یاد سال های جنگ و دفاع مقدس است.
او می خواند:

مدینه! تو را عقده ها در دل است
اگر چه خداحافظی مشکل است
خداحافظ ای بهترین سرزمین
خداحافظ ای قبر امّ البنین
خداحافظ ای کبریا را حبیب

خداحافظ ای چهار قبر غریب
مدینه بمان در غم دأمت
چه شد کوچه های بنی هاشم
خداحافظ ای غرق انجم شده
خداحافظ ای تربت گم شده
خداحافظ ای سجدگاه همه
خداحافظ ای خانه فاطمه
خداحافظ ای شمع هر انجمن
محلّ نماز حسین و حسن
به خاک تو ای آرزوی همه
بود جای پیشانی فاطمه
اگر میهمان بدی بوده ام
به دامان پاک تو رخ سوده ام
از این درگهت با چه حالی روم
مبادا که با دست خالی روم
اگر خواهی از خود جدایم کنی
کرم کن که عبد خدایم کنی
صفایی دگر بر روانم بده
امام زمان را نشانم بده
بناچار اگر می روم زین حرم
مبادا بود نوبت آخرم
اگر چه به وقت وداع همه
شنیدی زهر زائری زمزمه
دلش از شرار غم افروختی
به وقت خداحافظی سوختی
همان شب که با گریه و شور شین
خداحافظی کرد با تو حسین





چه باشد مرا هم عطایی کنی

چو مولای خود کربلایی کنی

باز فرود و فراز احساسات را در دل ها
می بینی، همه با دوست نجوا می کنند
و زبان حال زائر رسول الله را چنین
می نمایند که:

یا رب به مقامت آبرویم دادی

در چشمه عشق شستشویم دادی

خواهم به محمد که گناهم بخشی

چون راه به کوی این نکویم دادی

دعا طبق یک برنامه منظم و دقیق به
پایان می رسد. مجری برنامه توصیه های
لازم را می کند و به زبان عربی از
کارگزاران حرم نبوی و نیروهای پلیس
سعودی تشکر می نماید. مردم بعد از دعا
شادمانه گام بر می دارند، گویی سبکبال
شده اند. دل ها صیقل یافته و اشک ها
جاری شده است. حال و هوا فرق کرده
و همه خشنودند که در سرزمین پیامبر
توفیق خواندن این دعا را یافته اند.

در جریان گفتگو، با دوستان، بیان
می شد که حتی در زمان پیامبر و
در زمان امیرالمومنین هیچگاه چنین
اجتماعی گزارش نشده است و به همین
دلیل باید این واقعه را مبارک و میمون
دانست. حال که دعا تمام شده،

زائران به سوی کاروان ها

در حرکتند. در این حال پیر زن زائری
را می بینم که با داشتن کبر سن و قد
خمیده، پوسته های شکلات را از زمین
جمع می کند. ده ها تن از زائران دوربین
در دست لحظه های کشف شده و سیال
و دیر پای این اجتماع روحانی را ثبت
می کنند. علم های کاروان ها رو به
هوا شده اند و هر کدام از علم داران با
تیر نگاه، تا دوردست ها را می شکافند
تا زائران خود را پیدا کنند. این دعا
حاصلش به دست آوردن توشه معنوی
برای عزیمت به مکه و کعبه است.

تأثیر دعای کمیل و گریه و زاری مردم

اکنون دعا به پایان آمده و من با خود
در حیرت برای آن همه ابراز احساسات
زائران. باید بنویسم که انصافاً گریه و
زاری مردم را به اینگونه تاکنون ندیده
بودم و صدای ناله ها در قسمت های
مختلف دعا هیچگاه فروکش نمی کرد
و در انتهای دعا به اوج می رسید. این
همان تبلور عینی این پیام قرآنی است
که بیان می دارد: ﴿ اَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا
وَ خُفْيَةً ﴾ یعنی «خدا را با ناله و تضرع
و با صدای آهسته بخوانید». و یا در
جای دیگر آیه ای که در انتهای
سوره فرقان آمده است، آنجا



که خداوند خطاب به مردم می فرماید: ﴿قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾؛ «بگو ای رسول، اگر دعا و ناله و زاری شما نبود، خداوند به شما توجه و اعتنایی داشت؟»

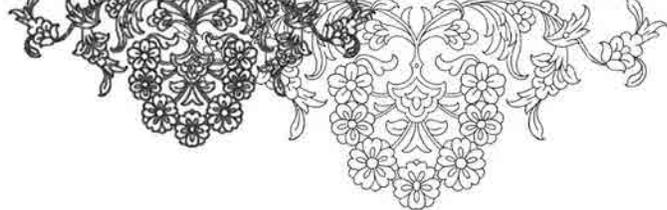
در راه مکه

راه طولانی مدینه تا مکه کم کم داشت کوتاه می شد. در میان راه، با یکی از دوستان بحث های عرفانی داشتیم و ایشان از پدرشان و عارف بزرگ مرحوم شیخ رجبعلی خیاط نکته هایی را بیان می داشتند. ساعت دو شب، در یکی از توقف گاه ها ایستادیم. دست اندر کاران امر حج، در بین راه برای همه زائران کیسه هایی را که محتوی صبحانه بود، آماده کردند و به ماشین ها تحویل دادند. شعار معروفی که در گوشه و کنار مراکز مرتبط با حج دیده می شود این است که «شرفنا خدمة للحجاج» و مفهوم آن نیز واضح است: افتخار ما خدمت به حجاج است. نوجوانان زیادی برای گردش امور حج به کار گرفته شده اند و جنب و جوش آن ها در چشم زائران دیدنی است. حج به عنوان یک مراسم بسیار بزرگ کشور عربستان را در این موسم به حرکت در آورده و سکون و رکود را برای شهروندان و دست اندر کاران بی معنی نموده است. به طوری که شبانه روزی همه فعالیت ها جاری است.

احرام در مسجد شجره

بعد از ظهر، مدینه را که همانند روحی گرمی دوست داشتیم، ترک کردم. باید به مسجد شجره رویم. میقات اهل مدینه. به همین دلیل غسل زیارت کردم و ساعت شش و سی دقیقه عصر بود که با لباس احرام به مسجد شجره شتافتیم و در آنجا احرام بر تن این نوای نظامی را با حضرت دوست نجوا کردم. احرام گرفته ام به کویت لبیک زنان به جستجوی احرام شکن بسی است زنهار ز احرام شکستنم نگه دار و شعار تلبیه را تکرار نمودم؛ «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ...». آری، خدای من! آری، خدای من، شریکی برای تو نیست. آری، خدای من، همانا حمد و نعمت برای تو است. سلطنت برای تو است و شریکی برای تو نیست. نماز خواندم و نیت عمره تمتع کردم





دیدار با کعبه

ساعتی از نیمه شب گذشته است. در مقابل هتل توقف کردیم. ساک ها و چمدان ها را از اتوبوس برداشتیم و روانه طبقه ششم شدیم. وضو ساختیم و همراه با دوستان، حرم الهی را برای انجام اعمال در پیش گرفتیم. با خودم نیت کرده بودم که به محض رسیدن به حریم خانه دوست، بوسه بر کف آن بزنم. از باب السلام که وارد شدم، در انتظار دیدار آن محبوب دل ها بودم و توقفی در محوطه بیرونی خانه داشتم. نشستم و بوسه ای بر کف سنگ های محیط خانه زدم و خدا را برای این دعوت سپاس بیکران گفتم. در همان حال که از مسیر صفا و مروه گذشته بودیم، یکی از دوستان با نوای دلنشین خود چنین می خواند:

من فراری بودم و کشوندی ام

با بدیهام تو خونت نشوندی ام

به کسی چه مربوطه خوب یا بده

واسه صاحبخونه مهمون اومده

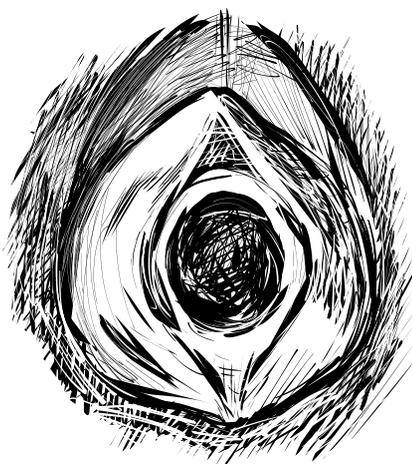
آخه من کجا طواف این خونه

قربون لطف تو ای صاحبخونه

و من هم زمزمه کردم:

من همون بنده نافر مونتم

هر چه که باشه بازم مهمونتم



به راستی که مزد ناله ها و نجواها
همین فیض حضور و جرعه نوشی
در بزم عاشقان جمال اوست اگر آن
استغاثه های خالصانه نبود، دیداری
هم در کار نبود و حال که اینجایی
می بایست شکرگزاری را از سر صدق
به جای آوری.



کی شنیده تا حالا صاحبخونه
روشواز مهمون خود بگردونه

زیبای خواجوی کرمانی در خاطر
جاری شد:

ما به درگاه تو از کوی نیاز آمده ایم
به هوایت ز ره دور و دراز آمده ایم
داشتم به خانه می نگریستم که خیلی
از عزیزان را به خاطر آوردم و از خداوند
خواستم که سلامتی را برای آنان ارمغان
حیاتشان قرار دهد. در این راز و نیاز
بودم که یکباره سینه ام سنگین شد و بر
گونه هایم اشکی روان گردید و دلم به
آرامی شکست. آری، طواف در مطاف
باز هم ثمر داد. لحظه ای که آدمی دل را
روانه می کند، لحظه رهایی است. لحظه
پرواز روح است. در پایان شب می دیدم
که مردم همچنان پیرامون خانه خدا با
اشتیاق بیشتری در طواف اند. به زبان
ساده به دوستم گفتم: قربون خدا برم که
کوره اش هیچ گاه بی هیزم نمی ماند.

سعی میان صفا و مروه

سعی یادآور تلاش هاجر برای جست
و جوی آب است که بر دهان تشنه
اسماعیل نهد و هروله حالتی میان راه
رفتن و دویدن است که یادآور تلاش و
سعی هاجر در بیابان لم یزرع و بی آب و
حیات است که میان دو کوه صفا و مروه
بر هاجر گزارش شده است.

کعبه

گوشه ای از جمال کعبه پیدا بود و من
باز بوسه بر کف حرم می زدم و آرزو
می کردم که: «کاشکی خاک حریم
حرمت می بودم». برخاستیم و به سوی
حرم خرامیدیم و از منظری، وجهی از
کعبه هویدا شد. آری، خدای من، لیک.
با خود نجوا می کردم:

من خاک حریم حرمت بوده و هستم
شرمنده ز لطف و کرمت بوده و هستم

در کوی سلیمانی تو جای گرفتم

چون مور به زیر قدمت بوده و هستم
ناله ها و ضجه ها سر گرفت. به راستی
که مزد ناله ها و نجواها همین فیض
حضور و جرعه نوشی در بزم عاشقان
جمال اوست اگر آن استغاثه های
خالصانه نبود، دیداری هم در کار نبود و
حال که اینجایی می بایست شکرگزاری
را از سر صدق به جای آوری. پیرامون
حرم که به طواف مشغول بودم حاج
آقایی روحانی بیان می داشت که در
آسمان چهارم فرشتگان به دور همین
خانه طواف می کنند. رفتم به درگاه
کعبه و در این درگاه بودم که این آوای





اینجا نماز خواندن کرامت فراوان دارد.
سپس از حجر بیرون آمدم.

تأثیرات حج

سفر معنوی حج تأثیر به سزایی در روحیه زائران دارد. اصولاً دیدن خانه توحید و بارگاه رسول الله تأثیر مرئی و نامرئی خود را بر افراد می گذارد. حال اگر فردی خودش جوینده و طالب واقعی باشد و زمانی که در خانه خدا و حریم مقدس آن پای می گذارد، سر تا پا عشق به او باشد. حظ و بهره معنوی سفر با هیچ لذتی دیگر قابل قیاس نیست. فضای آرام حرم نیز دوست داشتنی است، گویی وقتی قصد حرم می کنی در جلوی در ورودی آن، همه ناراحتی ها و همه نگرانی ها را بیرون از مسجد می نهی و به سوی آن امید دل روانه می شوی. در این جا حکایت آن فرد بینوایی را داری که به گدایی در خانه شاه آمده است. لحظه ای با دوستان بر پله هایی که از آنجا باید وارد محوطه مسجد الحرام شد، درنگ کردیم و ملتسمانه با خیره شدن به کعبه این رباعی را به خاطر آوردم:

از دیر به سوی کعبه می آیم باز
از اهل حقیقتم نه از اهل مجاز

حجرالاسود، یمین الله

صف طولانی برای بوسیدن حجرالاسود به پا شده بود. شیرین ترین تصویر خانه خدا این است که تعطیلی بردار نیست. همواره کوره پرشعله ای گرما بخش جویندگان و طواف کنندگان خانه عشق است. اینجا خانه عشق است که گرمای موتور خانه آن از سوز دل عاشقان و رهروانی است که در حریمش پروانه سان طواف می کنند. اینجا مدار و مرکز هستی است که همانند مغناطیسی گیرا و جاذب در شعاع عالم، ذرات را از گوشه و کنار به دور خود می کشاند. گویی طواف به دور این خانه مبنای عادت و یادگیری ندارد، بلکه هر کس که به دور آن می رسد، به طور غریزی حرکت دوّار خود را آغاز می کند و حالت حیرانی و سرگردانی را تجربه می کند تا برسد به آن نقطه وصل.

جمله حیرانند و سرگردان عشق

ای عجب این عشق سرگردان کیست؟

نماز را در حجر اسماعیل خواندم.
حجر جایی است که یک کنیز سیاه به نام هاجر با تعداد زیادی از پیامبران در

آن خفته اند و توفیق همنشینی

ابدی با کعبه را یافته اند.



جان در کف و دل در آستین می آیم

سویت به هزار حاجت و عجز و نیاز
آری، نگاه کردن به خانه دوست از
این منظر زیبا است و به دنیایی می آرزد
و این فضای قدسی به خاطر تأثیر نامرئی
خود بر ذهن و روح، آدمی را تا مدت
مدیدی بیمه می کند و در روایات آمده
است که هر کس در کعبه پای گذارد
درهای رحمت به روی او گشوده
می شود.

حرم و عظمت آن

حرم بسیار شلوغ بود. پیر مردی را
دیدم که با پاهای معلول خود بر روی
دست ها افتاده و در حال طواف است.
در آنجایی درنگ به فکر نعمت سلامتی
افتادم و هزاران بار در یک کلمه شکر
حضرت باری تعالی را نمودم. طواف
نمودم و نماز طواف را در پشت مقام
ابراهیم خواندم اما چه سود؟ ای کاش
کعبه حقیقی دلها سامان یابد و آن نفس
پلید نتواند بر من چیره شود. ای کاش که
در این فضای مقدس بهره ای معنوی در
طول عمر عایدم شود؛ زیرا به زودی باید
این حرم الهی را ترک نمود و تا به حال
آدمی در نمی یابد که در کنار چیست!
هنگام فراق در می یابی که در کنار چه

گنج پر بهایی بوده ای و آن است که
کار حج واقعی است و کار آهنگ دل
است. شب بعد نیز آمدم به حرم و بعد از
نماز طواف کردم و این بار به نیت امام
سجاد که دعاها و نیایش های زیبای او
برایم همیشه در ردیف بهترین زمزمه ها
بوده، طواف کردم و بعد برای حضرت
فاطمه علیها السلام و پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله
نماز خواندم و در آن حال با نگاه کردن
به فاصله بین در خانه خدا و حجرالأسود
آرزوی قبولی حاجات کردم و در آن
حال نجوا می کردم که اگر چه بنده ای
نیوادم که خدا را با اعمال خویش راضی
کنم که همین لحظات، همین بیت و
همین فضا را در ذهن ثبت خواهم کرد
که روزی، روزگاری در آنها اهل بیت
را یاد نموده ام و بر این اعمال، خدا را
نیز شاهد و ناظر می گیرم.

حرم الهی در شب

شب های حرم الهی بسیار شورانگیز
است. گویی هر لحظه حضور در حرم
برابر با حضور روزها در خارج از
حرم است. در حرم به درگاه بی نیازی
می روی که یگانه و واحد است. در این
حریم است که کعبه تماشاگاه همه است
و تو نیز سوال حافظ را می خوانی که:





یا رب این کعبه مقصود تماشاگه کیست؟
 که مغیلان طریقش گل و نسرین من است
 نماز را خواندم و قرآن به دست وارد
 مطاف شدم و طلب نیاز کردم که خاک
 در دوست کوی نیاز است و ما همه
 نیازمند آن درگاه:

نیازمند بلاگورخ از غبار مشوی
 که کیمیای مراد است خاک کوی نیاز
 در آنجا از خداوند خواستم که مرا از
 گفتن سخنان بیهوده، غیبت و پرداختن
 به چیزهای خرد و حقیر نجات دهد.

گرداگرد کعبه

نسیمی روح بخش و نغمه ای سعادت
 آفرین آدمی را در کانون توحید به سوی
 خویش می خواند و این همه، از کرامت
 و دلآوری و پایمردی ابراهیم است و
 آدمی را سزااست که در مقام یک زائر،
 حج با معرفتی را به جای آورد که اگر
 ورای این ظواهر و مناسک نمادین،
 آدمی در نیابد که آن سوی این علائم
 چه رازی نهفته است، بدون شک اعمالی
 ظاهری به جا آورده است. در این حال
 بود که نیت طواف برای حضرت
 ابراهیم کردم و بعد از انجام طواف، نماز
 خواندم. آن گوینده چه زیبا در
 دستگاه دشتی این دو بیتی

را می خواند و وصف حال بسیاری از
 زائران حریم الهی را بیان می کند:
 اگر اذنم به این درگاه دادند
 اگر جایم به بیت الله دادند
 زخم فریاد تا مردم بدانند
 بر این آلوده اینجا راه دادند

و این زبان حال من است که بر
 آلودگی خویش، بیش از هر کس دیگری
 (جز خدا) آگاهم. لذا از زبان یکی از
 سالکان اهل دل، این زبان حال را در
 بارگاه کبریایی خداوند نجوا می کنم تا
 شاید در کشکول گدایی ام چیزی قرار
 دهد. مرحوم میر خانی سروده است:

یارب ز تو من امان و ایمان خواهم
 آسایش جسم و راحت جان خواهم
 بر درد و غم و رنج تن و جان همه
 از حضرت تو دوا و درمان خواهم
 اینجا در این بارگاه، چهره ها چه اندازه
 خاشع و فروتن می شود. همه مورند در
 بارگاه سلیمان، همه ذره اند در طوفان،
 اما این خرسندی و خشنودی را با چیز
 دیگری عوض نمی کنند. پیرامون کعبه،
 این ابیات از حافظ را مرور می کردم.
 ذره خاکم و در کوی توام وقت خوش است
 ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگام
 پیرمیخانه سحر جام جهان بینم داد
 وندر آن آینه از حسن تو کرد آگام



و چقدر مقام ذره بودن در این بارگاه نامتناهی پر ارج است.

پیرزن و نگاه به گلدسته بیت الله الحرام

در کنار خانه دوست، صحنه ای را به خاطر آوردم که برایم شورانگیز بود. روزی در جلوی هتلی دیدم پیرزنی از هموطنان ایرانی، در آفتاب نیمروز با چادر مشکی نشسته است. از روزن نگاه خویش پنجره ای به سوی کوی دوست گشودم، وقتی جهت نگاه او را دنبال کردم، دریافتم که از آن زاویه یکی از گلدسته های مسجدالحرام پیداست. پیرزن گویی توان نداشت راه هتل تا حرم را ببیند و در آن ظهر داغ به سوی حرم روانه شود. بنابراین، نیایش خود را با معبود در این حالت جست و جو می کرد. دائماً با خویش سخن می گفت و به دوست روانه می کرد. چه شوری بود! گفت و گوی او، یک لحظه قطع نمی شد و پنجره گشوده شده به سوی دوست همچنان باز بود و ما در حسرت ذره ای از این حالات اصیل عرفانی و عاشقانه. بگذریم، طواف به جا آوردم و باز برای سلامتی عزیزان نیت طواف کردم. به سراغ قرآن آمدم اما

با چشم های سنگین. نتوانستم جزئی از آن را به پایان ببرم و به هتل باز گشتم. نوبتی دیگر فرصتی دست داد و در کعبه برای استادانی که حق بسیار بر گردن من دارند، طواف نمودم و نام همه آن ها را بر زبان جاری کردم و برای همه آن ها سعادت و تندرستی و سامان دنیا و آخرت را مسألت نمودم.

به هر صورت، آنچه که مردم دارند، از برکت وجود استادانی است که در محضر آنان خوشه چینی کرده اند. در حرم جمعیت بسیار خوبی وجود دارد که به راز و نیاز مشغول اند. لختی که درنگ کردم، دیدم در گوشه دنجی آرمیده است. یکی آب زمزم می آورد، دیگری زائر جوانی است که پیرمردی را همراهی می کند و آن یکی نیز چرخ زائر دیگر را هدایت می کند. دوباره طواف نمودم و این بار برای امام حسن عسکری علیه السلام؛ امام بزرگواری که براساس تاریخ زندگی ایشان، به خاطر جور حکام زمان نتوانسته اند سفر حج را انجام دهند، طواف نمودم.

حطیم، جایگاه توبه و بر آمدن حاجات

روحانی کاروان در ضمن سخنانش می گفت: فضای موجود میان در کعبه





بی بدیل توحید است.

عرفات

بعد از انجام عمره تمتّع، نوبت حج تمتّع است و نوید بخش اولیه آن، هجرت از مکه به عرفات است. بوی عرفات کم کم می رود که فضا را عطر آگین کند. پس از اندک زمانی، خود را در عرفات می بینی؛ سرزمین معرفت، که باید در آن وقوف یابیم. وقوفی از سر بصیرت و شناخت. شب به آنجا رسیدیم. صحرایی مملو از خیمه های ساده و بی آرایش و زیراندازهایی که بر خاک نرم صحرا پهن شده اند. در عرفات، همه از خُرد و کلان کوچ کرده اند و به این صحرا آمده اند. زندگی ساده اردویی است؛ آنگونه که دراز کشیده ای و سر بر بالین خاک های نرم صحرای عرفات نهاده ای، به یاد می آوری که چگونه خداوند توفیق تمرین برای ساده زیستن را برای تو مهیا کرده است. به سوی کوه جبل الرحمه؛ جایگاه هبوط آدم حرکت کردیم. کوه رحمت با ستونی سفید که بر قلّه آن قرار گرفته، مشخص می شود. عرفات سرزمین شورانگیزی است که زائران در آن وقوف عاشقانه و عارفانه را تجربه می کنند.

تا حجرالأسود را «حطیم» گویند. در این فاصله بوده که حضرت آدم (ابوالبشر) از کرده خود توبه می کند و آنگاه که پاداش خود را می طلبد، خداوند بزرگ به او می گوید: اگر فرزندان تو تا قیامت در این مکان توبه کنند از آنان پذیرفته می شود و اگر عرض حاجت خود را در این مکان بیان دارند، به اجابت می رسد.

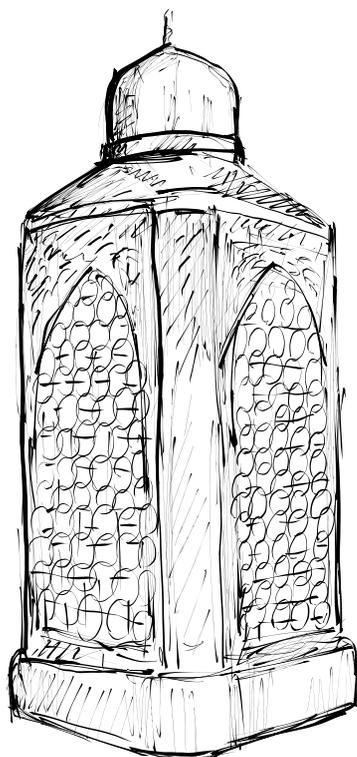
وقتی به کعبه رسیدم و در مقابل حطیم ایستادم، به امید مغفرت و بخشش گناهانم، آن ها را یک به یک بر شمردم و از خداوند بزرگ تقاضای مغفرت نمودم و صد البته که بر محبت خداوندی نیک واقفم و امید رحمت و بخشش فراوان دارم و خداوند توبه بندگانش را به یقین مورد پذیرش قرار می دهد و پیام او همانا ﴿إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾ است. البته مهم آن است که آدمی تمرین و ممارست کند که گناه مرتکب نشود.

هنگام طواف، حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را در نظر آوردم که چگونه این پیامبر موحد و بنیانگذار حج، بنایی را پایه ریزی کرد که امروز نگین حلقه ارادت و عشق ورزی همگان است و این

حج و این عبادت الهی مانند

نسیمی روح بخش، گوهر





حسین بن علی علیه السلام در ظهر روز نهم ذی حجه، دعای عرفه را در دامنه این کوه خواند و از آن پس با تبدیل کردن حج تمتع به عمره مفرده، به سوی کربلا هجرت کرد و ما شیعیان در این روز با مولایمان حسین علیه السلام هم صدا می شویم. این سرزمین، سرزمین درک وجود است. سرزمین معرفت و شعور است. و در این جاست که آنان که سفر حج را تجربه کرده اند، در می یابند که دل و جان آدمی با این سرزمین آشناست و شاعری چه خوش سروده است:

این وادی عشق است و زمین عرفات است
یک گوشه ای از صحنه یوم العرصات است
ای اهل ولا، قبله حاجات همین جاست
ای سوته دلان جای مناجات همین جاست
این دشت کویر است که گلزار امید است
بر قفل دعا هر چه بخواهی کلید است
ای تشنه لبان کوثر دلهاست همین جا
ای منتظران مهدی زهراست همین جا

استقرار در عرفات

شب نهم ذی حجه را در عرفات سپری کردیم. آن شب کم و بیش به بیداری گذشت. بعد از اذان صبح، یکی از خوانندگان، دعای عارفانه ابو حمزه ثمالی را با لحنی گیرا و بیانی شیوا قرائت

اگر ورای این ظواهر و مناسک نمادین، آدمی در نیابد که آن سوی این علائم چه رازی نهفته است، بدون شک اعمالی ظاهری به جا آورده است.





عرفات فرا رسیده است. فریاد های و هوی بلند است، همه سراسیمه در تب و تابند به طرفه العینی خیمه های بر پا شده بر چیده می شوند. گویی ندایی برخاسته و می گوید: ای کسانی که زیرانداز و بالش و جای خواب داشتید، برخیزید که دل بستن به آن ها را اعتباری نیست. زیرا راه مشعر را در پیش داریم و وقوف مشعر را باید درک نماییم. باور کردنی نیست تازه داشتی جای راحتی برای استراحت فراهم می کردی و کم کم داشتی با چادر و زیرانداز نازک و دانه های خاک صحرای عرفات انس می گرفتی که باید رها کنی و بروی! عجب! این همه، تنها برای یک بعد از ظهر! در تأملی اما در نمی یابی که این راز و رمز وقوف برای چیست؟ همه زائران شور و حال رفتن دارند، نماز مغرب و عشا را در صحرا اقامه می کنی و بیم آن داری که مبادا از کاروان جا بمانی. بی اختیار این سخن بر ذهنت جاری می شود: «خدایا! کمک کن که از کاروان جا نمانم».

مشعر

اتوبوس های بدون سقف آماده و همراهان سوار شده اند. و راه مشعر را پیش گرفته اند. تراکم عجیبی

کرد که بسیار مرا منقلب نمود. در ساعت ده صبح مراسم پرشکوه براثت آغاز شد که بیان آن، نیازمند گزارشی جداگانه است. بعد از ظهر، دو برنامه انجام شد؛ یکی زیارت آل یاسین و دیگری دعای پر رمز و راز عرفه و همانگونه که نوشتم دعای عرفه توسط امام حسین علیه السلام انشا شده است. زمانی که آن حضرت در سال ۶۱ قمری، حج را نیمه تمام گذاشت، این دعا را در صحرای عرفات زمزمه می کرد.

دعای عرفه خوانده می شد و به موازات آن، غوغایی در دل ها به پا می گشت. ناله ها و ضجه ها به آسمان بود. خیلی ها را در این صحرا یاد کردم. مگر نه این است که می گویند جا مانده های شب قدر در عرفات بخشیده می شوند. در آنجا به خداوند عرض کردم که در به در و بی سر و پایم و دل شکستگی ام به حدی بود که اختیاری نداشتم و آنجا که گفته اند دل وقتی شکسته شد قطعاً مورد عنایت خداوند قرار می گیرد، سخن پر معنایی است. خدای را شاکرم که در عرفات بی توشه نبودم و وجود را تا آنجا که می توانستم صافی کردم. ساعتی گذشت، بانگ رحیل کاروان برخاست. پایان وقوف در



از وسایل نقلیه وجود دارد. حرکت اتوبوس‌ها بسیار کند است. ساعت یازده شب را نشان می‌دهد و هنوز شب از نیمه نگذشته است. نزدیک به سه - چهار ساعتی در راه بودیم و دیگر ادامه راه به علت ازدحام حاجیان میسر نیست. از اتوبوس پیاده شدیم و در کنار یکی از مکان‌های مشعر اتراق کردیم. بر روی خاک و سنگ بساط پهن می‌شود و هر کس زیرانداز ساده‌ای بر زمین می‌گستراند. شب مشعر در فضایی وسیع احاطه شده که یک طرف آن رشته کوه‌های سیاه و سوی دیگر دشت باز و مسطحی است که چند باند جاده در آن تعبیه شده است. امسال که حج اکبر است؛ یعنی عید قربان با روز جمعه تلاقی پیدا کرده است. بیش از دو و نیم میلیون حاجی سفید پوش اند گویی معاد را در این مشعر تداعی می‌کنند. اینجا جایگاه قیامت دنیوی است. گویی در صحنه مشعر آدمیان برانگیخته شده‌اند و هر کس در فکر خویش است. تا از وضعیت موجود رهایی یابد. اینجا انسان دیگران را فراموش می‌کند. کفن پوشان را می‌بینی که به هر سو روان‌اند. همه یکسان و یکدست. آرامشی در کار نیست. سر بر زمین نهاده‌ای در طمع

ذره‌ای خواب ولی به یکباره بانگ کاروانی بر می‌خیزد و ورود خود را اعلام می‌کند. فریاد «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» به آسمان بلند است. کاروان از راه رسیده، در جست و جوی قسمتی از خاک مشعر می‌باشد تا حاجیان را مستقر کند. در آن سوتر، روحانی کاروان نیت و قوف در مشعر را برای زائرانش تکرار می‌کند. به چشم بر هم زدنی خود را در حصار زائران سیاه، ترک، پاکستانی و هندی می‌بینی و گویی این جا اوج برداشتن اختلافات و امتیازات است. گروهی به دنبال سلاح‌اند که برای رزم فردا آماده شوند. آنان سنگ جمع می‌کنند. و تو از این جهت آسوده‌خاطری؛ زیرا سنگ‌ها را از قبل آماده کرده‌ای که بر شیطان فرود آوری. می‌خواهی در مشعر بخوابی اما مگر در مشعر می‌شود بخواب رفت. دوستان می‌گویند دعا بخوانیم امشب آخرین شب جمعه است. زمزمه دعای کمیل آغاز می‌شود. تمام وجود غرق لبیک است و آنجا این قطعه را بیاد می‌آوری:

ای راحت جان بیقراران لبیک

ای نور دل امیدواران لبیک

غرق گنه و به سوی تو آمده‌ایم

امید دل گناهکاران لبیک





گفته اند: «وارستگی اوج زندگی معنوی است» بلند شدم و خود را برای نماز آماده کردم. بعد از نماز صبح در آن سرزمین استثنایی برای رفتگان و ذوی الحقوق نماز خواندم و حالا باید برای حرکت از مشعر به منا آماده شویم. به همین جهت بار و بندیل مختصر را می بندیم که راهی سرزمین مشعر و منا شویم. چند کیلومتری پیاده روی داریم.

همنشینی با حافظ در مشعر

اما نکته ای که در شب مشعر برایم اتفاق افتاد این بود که بی اختیار شعر حافظ را به خاطر آوردم که ملتسمانه می گفت:

اشکم احرام طواف حرمت می بندد
گر چه از خون دل ریش دمی طاهر نیست
و به همین شوق، دیوان جیبی کوچکی
را که از حافظ به همراه داشتم بر گشودم
و برای حافظ چند سوره از قرآن ختم
کردم و سلام و درود بر او فرستادم و از
او خواستم زبان حال مرا توصیف کند.
حافظ نیز کریمانه ترجمان احوال را بیان
کرده و منادی پیک بشارت بندگی را
برای حقیر به ارمغان آورد:

باز آی ساقیا که هوادار خدمتم
مشتاق بندگی و دعاگوی دولتم

از نیمه شب دو ساعت گذشته است و دوستان دعا را ادامه می دهند. وجودم لبریز از شکر خداست و همواره به برکات معنوی این سفر می اندیشم. و خدا را شکر می کنم که در محضر رسول الله، از مدینه حضور شایسته ای بردیم و در عرفات دل را با اشک چشم صیقل دادیم و امشب هم در شب مشعر با خدا نجوا کردیم و استغفار نمودیم و از گناهان توبه کردیم. آخر این محل حضور امام زمان و آمد و شد ملائکه خدا است. به همین سان در این عوالم روحانی سیر می کنی که چشم ها سنگین می شود. باور نمی کنی که بتوانی بر روی خاک ها بخوابی اما به خواب می روی و تا ساعت چهار و سی دقیقه بامداد خواب راحتی را از سر می گذرانی، نه از رختخواب اثری است و نه از آرامش و سکوت خبری! اما این چند ساعت خواب، از خواب هایی است که در طول عمر مشابهی برایش نمی توان یافت. عجب میهمانی بی آلاشی! همه اینجا میهمان و میزبان اند. کسی به کسی امر و نهی نمی کند. لباس احرام بر تن داری و می خواهی تمرین وارستگی و از خود گذشتگی کنی. مگر نه این است که



ز آنجا که فیض جام سعادت فروغ تست
 بیرون شدی نمای ز ظلمات حیرتم
 هر چند غرق بحر گناهم ز شش جهت
 تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمت
 در ابروی تو تیر نظر تا بگوش هوش
 آورده و کشیده و موقوف فرصتم
 من کز وطن سفر نگریدم به عمر خویش
 در عشق دیدن تو هواه خواه غربتم
 دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف
 ای خضر پی خجسته مدد کن به همتم
 دورم به صورت از در دولتسرای دوست
 لیکن به جان و دل ز مقیمان خضرت
 حافظ به پیش چشم تو خواهد سپرد جان
 در این خیال ار بدهد عمر مهلت
 آری، صورت شعر در قالب کلمات
 و واژه ها، وصف حال است تا برسد
 به معانی نغز و باریک و محتوای آن.
 واژه هایی چون مشتاق بندگی، جام
 سعادت، ظلمات حیرت، غرق بحر گناه،
 اهل رحمت، موقوف فرصت، وطن،
 سفر، غربت، دریا و کوه و من خسته و
 ضعیف و... از واژه هایی است که هر
 سالک راهی در مسیر سفر الهی حج با
 آن مأنوس و همدم است. حافظ نیز که
 لسان الغیب است زبان حال سالک طریق
 دیدار دوست را بخوبی می شناسد. و
 هوشمندانه در پاسخ به تفأل تو حدیث

خوف و رجا را بر می خواند که تنها
 یک سالکی و نه بیشتر و برای رسیدن
 به او و مقیم حضرت او شدن باید کوه
 و دریا را با ضعف و خستگی پشت سر
 نهی. شعر گویی نیاز به توضیح بیشتری
 ندارد و «عندلیب آشفته تری گوید
 این افسانه را» زیرا به قدری واژه ها
 پرمعناست که سالک سفر حج آنها را
 همانند آینه ای پیش روی دارد که احوال
 و حالات او را منعکس می کند. شب
 پرستاره مشعر بانگ پایان را سر می دهد
 و کم کم ستاره های آسمان فرو خفته
 و ماه را در آسمان تنها می گذارند. آن
 سوتر در پشت کوههای زنجیره ای
 و از لابلاهی دندانهای کوهچک و
 بزرگ سیاه پرتوهای صبحدم خودنمایی
 می کنند. پرتوهای نور گاه مستقیم
 می روند و گاه موجی تولید می کنند و
 گاه همانند ستاره های روشن به این و
 آن سو پرتاب می شوند. شب مشعر پایان
 یافته است و فرمان پایان وقوف صادر
 شده است. وقوف را در حالی تجربه
 می کنی که عزم خود را برای حمله بر
 شیطان عقبی جزم کرده ای. وقوف در
 عرفات و سپس وقوف در مشعر آن
 یکی را از ظهر تا عصر و این یکی را در
 صبحگاهان آنهم با طلوع آفتاب تجربه





می‌کنی. براستی اینان چه درسی برای تو به ارمغان آورده‌اند؟ این تمرین و تکرار برای چیست و این دل بستن و دل‌کندن متوالی و این گشودن و باز کردن پی در پی از بهر آن است که دل بستن را همیشگی ندانی و دل‌کندن را براحتی انجام دهی. این فرایند برای آن است که همه لذت دنیا در دل بستن خلاصه نشود تا نگران شوی و مانند این گوینده، ناله و شکایت سردهی و از دل‌کندن آزرده شوی، آنجا که می‌گویی:

در جهان گر لذتی هم هست در دل بستگی است
لیک دل بستن نمی‌ارزد به دل برداشتن
بالاخره صبح صادق فرارسید و سلطان
آسمان یعنی خورشید تابان بر دشت و
کوه دامانش را گسترده. در مرز مشعر و
منی بعد از چند دقیقه ای توقف حرکت
آغاز می‌شود و امروز روز تازه ای را
آغاز می‌کنیم.

تازه داشتی جای راحتی برای
استراحت فراهم می‌کردی و کم‌کم
داشتی با چادر و زیرانداز نازک و
دانه‌های خاک صحرای عرفات انس
می‌گرفتی که باید رها کنی و بروی!
عجب! این همه، تنها برای یک بعد از
ظهر! در تأملی اما در نمی‌یابی که این
راز و رمز وقوف برای چیست؟

دهم ذی حجه (روز عید قربان) وقوف در منا

امسال روز عید قربان با روز جمعه
تلاقی پیدا کرده و منزلت آن مضاعف
شده است به نظر می‌رسد که در آغاز تا
انجام مناسک حج همه روزها
برای امروز است. در این



روز حاجیان احرام بر تن راه حمله به جمره عقبی را می‌گشایند. در این بین تنها مسأله سبک شدن از زواید و بارهای اضافی است. بنابراین نخست بعد از ورود به منا به چادرها رفتیم و بارها را آنجا قرار دادیم و بعد از یک تجدید وضو به سوی جمره عقبی روانه شدیم. چهره‌ها مصمم و جدی است. بیش از دو و نیم میلیون حاجی می‌خواهند جمره عقبی را سنگباران کنند. بالاخره بعد از سپری شدن راه، جمره عقبی از دور نمایان می‌شود. موضعی از شیطان که صفوف پیوسته حاجیان بی‌امان بر او یورش برده‌اند و او را سنگباران می‌کنند. در این میان تو نیز با لباس احرام محکم شده و دمپایی‌های فشرده شده بر پا راهی خطوط مقدم جنگ می‌شوی. زدن جمره عقبی کار دشواری است؛ زیرا سمبل آن قطر کمتری دارد و هم اینکه در نخستین رزم تمام حاجیان شرکت دارند. زدن این جمره از راه دور عقلائی نیست. بدین سان با اندک سنگ و سلاحی که مانده است به پیش می‌روی. و در یک ضربه مهلک هفت سنگ را پیوسته و از فاصله نزدیک بر سر شیطان فرود می‌آوری بانگ پیروزی بر آمده است و ندا می‌دهد که خداوند لیک

تو را شنیده است. اما باید به هوش باشی و از غفلت خود شیطان بی‌جان شده را قوت نبخشی.

یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشی شاید که نگاهی کند آگاه نباشی شیطان ستیزان ذره‌ای او را امان نمی‌دهند. بی‌دلیل نیست که این قسمت از اعمال و مناسک حج را می‌توان مشکل‌ترین قسمت و به نوعی خطرناک‌ترین قسمت آن بر شمرد؛ زیرا این شیطان از همه زیرکتر است و ستیز با آن دشوارتر. حالا ساعت از ده صبح گذشته است. راه بازگشت به خیمه‌های منا را در پیش می‌گیری و از پیروزی در رزم خشنودی. امروز روز عید قربان است یکی از حاجیان به نیابت مسؤولیت ذبح قربانی را به عهده گرفته و زائران نیز به او و کالت داده‌اند. در خیمه‌های منا همه در انتظارند که خبر قربانی کردن برسد. و این قربانی باید نمادی از قربانی نفس آدمی باشد و گرنه تنها حیوان بی‌گناه را سر بریده‌ای، اما اگر قصاب عاشقان گردن نفس تو را بزند، بی‌تردید بُرد با تو است و دست دعا از زبان مولانا می‌خوانی که:

دشمن خویشیم و یار آن که ما را می‌کشد
غرق دریا بیم و ما را موج دریا می‌کشد





پس از اعمال، مقداری خوابیدیم و بعد وسایل را مرتب نموده و به کارهای شخصی رسیدم، ظهر که شد نهار را خوردیم و ساعت سه بعد از ظهر سوار بر اتوبوس ها شده، سنگهایمان را نیز برداشتیم و راه جمرات را در پیش گرفتیم. بعد از قربانی دیروز لباس احرام را از تن در آورده ایم. از محرّمات، تنها دو مورد؛ یعنی بوی خوش و زن بر حاجی حرام است که دیشب بعد از انجام اعمال، آن دو نیز حلال شد. امروز هم باید به جمرات سنگ بزیم.

بعد از ظهر هم در منا وقوف کریم که می بایست تا نیمه شب به طول انجامد. از آنجا که ما اعمال را انجام دادیم شب را نیز در منا ماندیم. از نیمه شب چند ساعتی گذشته بود، بلند شده و نماز شب خواندم. این نماز سعادت ارزشمندی است که باید برای رسیدن به آن دائماً تمرین و تکرار کرد. اصولاً گویی حقیقت حج نیز برای تمرین بندگی و تقویت خودسازی و راه و رسم مبارزه با نفس است و گر نه سنگ زدن بر جمره بزرگتر (نماد شیطان) و توقف در جاهای مختلف، به خودی خود، عمل معناداری را ترسیم نمی کند، اما هنگامی که اجزای مختلف این جریان را در

آنچنان شیرین و خوش در پای او جان می دهیم کان قصاب عاشقان ما را چه زیبا می کشد ظهر نهار را در منا خوردیم و بعد به خاطر خستگی راه، قدری استراحت کردیم. بعد از ظهر برنامه مداحی بود و با تلاوت و مطالعه قرآن و دعا، این لحظات گرانباه نیز سپری شد. نماز مغرب و عشا را به جماعت خواندیم و شام بسیار ساده ای شامل نان و پنیر و هندوانه صرف شد. امشب باید برای انجام اعمال به مکه برویم البته این کار ضرورتی ندارد و به همین دلیل بسیاری فردا می آیند. ساعت دوازده و نیم شب حرکت کردیم و ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب در جلوی هتل مستقر شدیم و بعد هم وسایل را گذاشتیم و به سوی حرم رفتیم. نیت های مراحل مختلف را ادا می کردیم و اعمال را به جا می آوردیم. بعد از طواف و نماز، سعی بین صفا و مروه آغاز شد که بدون تردید زمان برترین مرحله اعمال را به خود اختصاص می داد؛ به طوری که در این ازدحام حاجیان، نزدیک به یک و نیم ساعت به طول انجامید. بعد از این مرحله، طواف نساء و نماز طواف نساء را به جا آوردیم و اعمال به پایان رسید.

کنار هم قرار می دهیم و هندسه را ترسیم می نماییم و تمام موارد و عناصر را دست در دست هم می نهیم، کمال معنا و عمق مفاهیم بر ملا می شود و آن معراج معنوی را در زمین به نمایش می گذارد؛ معراجی که رهرو آن انسان است و راهنمای آن ابراهیم خلیل، دانشگاه آن توحید و تجسم آن معاد است. توفیق و حصول آن در بندگی و گوهر وجودی آن نیت و غایت آن تزکیه است. نماز شب را به نماز صبح وصل کردیم و نماز صبح را به جماعت خواندیم.

یکشنبه ۸۰/۱۲/۵ (دوازدهم ذی حجه)

بعد از نماز صبح دسته جمعی به سوی جمرات حرکت کردیم. این رزم پایانی با شیطان است. هنوز آفتاب نرزه اما با این حال، سپاهیان ایمان فوج فوج زودتر از خورشید از خواب برخاسته و مصمم اند که دشمن سهمناک را بر خاک تباهی بنشانند. بالأخره خورشید سر می زند و ایمانیان سنگ در دست به سوی جمرات هجوم می برند. ابتدا جمره اول، بعد جمره دوم و بالأخره باز جمره آخر را سنگ باران می کنند. ساعت یازده است این بار سنگین هم از دوش برداشته شد.

اکنون فارغ البال شده ای، سبک گشته ای؛ زیرا به آیین ابراهیم و به مناسک حج عمل نموده ای و بدین خاطر آخرین مرحله از حج تمتع را پشت سر گذارده ای. حال باید راه بازگشت را آغاز کنی. این بازگشت، بازگشت از شیطان است و آرزوی این که هرگز به شیطان روی نیآوری و فریب او را نخوری. از میان حاجیانی که می خواهند به جمرات بروند حرکت می کنی، گویی سیلابی براه افتاده است و به جای دانه های ریگ، آد미ان را به جریان انداخته است و از همه تیره ها؛ زرد و سیاه و سرخ و سفید... بالأخره به چادرها و محل استقرار می رسی و با شربت خاکشیر از تو پذیرایی می شود. تا ظهر در مناهستی و پس از شنیدن اذان ظهر راهی مکه می شوی. این داستان حج پایان یافته است. بنگر به کوله بارت که چقدر آن را سبک کرده ای، آیا آن ریگ ها را بر شیطان زدی و یا باز در کوله بارت سنگینی می کنی. بنگر به کشکول گدایی ات که چقدر توشه داری. آیا راه دنیا را می توانی با خاطری آرام به پایان رسانی یا این که باز وسوسه گناه در سر داری. به یاد داشته باش که حج تولد دوباره انسانی است که یکبار





حین صحبت از لابلای کلام یکی از خدمه سخنی زیبا شنیده شد که: احسن الحاج خادم الحاج؛ یعنی بهترین حاجی، حاجی خدمتگزار است. برای همه عزیزان آرزو کردم که همواره توفیق روز افزون رفیق راهشان باشد.

شرکت در برنامه بعثه

بعد از تلاوت قرآن، حاج آقای صدیقی شروع به صحبت کرد. او گفت: حاجی پس از زیارت باید نور خدا شده باشد. حاجی به جایی طواف می کند که قطعه ای از بهشت است و هنگامی که از حجرالأسود عبور می کند هفت باب از بهشت بر او گشوده می شود. بیان می داشت که صدر المتألهین در جایی نقل کرده است که آدم ساده ای در کاروان بود، وقتی به دوستان ملحق شد، آن ها به شوخی به وی گفته بودند که تو «برگه» نگرفتی! و او گفته بود مگر شما گرفته اید؟ آن ها به طنز گفته بودند بله و او از آن ها جدا شده بود و آمده بود دور کعبه و بعد از مدتی با یک برگه امضا شده به آن ها پیوسته بود. ایشان ادامه داد: این آدم های ساده چقدر خوب اند و صمیمانه می گفت: قربان این آدم های ساده که صفای ایمان

دیگر پاکیزه شده است و این سخنی ساده و سطحی نیست و تأمل و تدبّر در آن شایسته است. ظهر در محلّ اقامت خادمان زحمتکش کاروان از ما استقبال می کنند. نهار را می خوریم و باز رسیدن به کارهای شخصی، شستن لباس های احرام و خواب و...

خدمه کاروان

وقتی زحمات بسیار خالصانه خدمه در کاروان را می دیدم، بر این عزیزان درود فراوان فرستادم؛ زیرا از خود می گذرند تا دیگران با طیب خاطر اعمال حج را به جا آورند. به یاد می آورم که در جمعی، یکی از روحانیون؛ یعنی حاج آقا قریشی خطاب به خدمه می گفت: شما باید افتخار کنید که لباس حضرت زین العابدین را بر تن کرده اید. وقتی که بیشتر توضیح داد دریافتیم که آن امام بزرگوار در طول راه، تا شهر مکه، در لباس ناشناس به زائران خدمت می کرده و در مکه نیز از آنان پذیرایی می نموده است. حاج آقا خطاب به خدمه می گفت: اگر حتی به زیارت هم نرسیدیم دلگیر نشویم؛ زیرا اگر امور حجاج را به پیش بریم، رسول الله ﷺ بیشتر خوشحال می شود... در



در آن ها موج می زند. او نتیجه گیری می کرد که در این ایام، حج خود را به امضای امام زمان برسانید و اشاره داشت که از این به بعد، کار حاجی گره گشایی است و مبادا که از این نور خارج شویم. بیشتر زائران در این اجتماع از خراسان بودند. مداح برنامه خود را با مقایسه ای میان کبوتران حرم امام رضا و کبوتران قبرستان بقیع آغاز کرد و آن را در یک قالب شعر بیان کرد:

دوس دارم کبوتری باشم و اینجا بمونم
قصه غصه تونو برای مردم بخونم
از راه دور اومدم شما منو صدا کنید
راه دوری نمی ره اگه منو هوا کنید
خسته از راه رسیدم جز شما دمساز ندارم
هم برم شکسته و هم دون پرواز ندارم
یه نگاه کنید آخه تو شهرتون مسافرم
مثل قبرتون غریبم آخه من کجا برم
حاجت قدیمیومی خوام همین جا بگیرم
اینقده پر بزخم دور شما تا بمیرم
ای کبوتری که هستی پیش گنبد طلا
تو که پرواز می کنی تو حرم امام رضا
تو که توی اون حریم باصفا پر می زنی
گاهی گنبد گاهی گلدسته هاروسر می زنی
من کبوتر بقیع ام با تو خیلی فرق دارم
جای گنبد به روی پنجره هاسر می زارم
خونه قشنگ تو کجا و این خونه کجا

گنبد طلا کجا قبرای و بیرونه کجا
هر که اونجا بپره طایر افلاکی میشه
تو بقیع بال و پر کبوترا خاکی میشه
اون جا قدر زائر امام رضا را می دونن
این جا شیعه ها رو از کنار قبرای می رونن
تو که هر شب می سوزه صد تا چراغ دور و برت
به امام رضا بگو غریب تویی یا مادرت

زمزمه های بازگشت

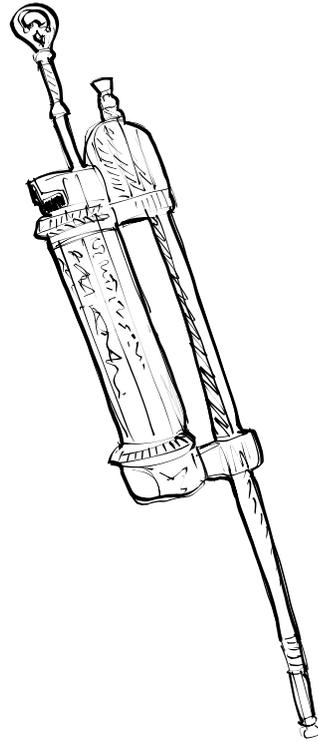
امروز از روزهای پایانی سفر حج است. سفری که برای آن بسیار التماس و التجا کرده تضرع و زاری نموده ام. حال باید از کنار کعبه بروم و این نکته را به خاطر آوردم که کعبه به خودی خود تنها یک قید مکان است و آدمی در همه حال کعبه را و مقام کعبه را و حال و هوای کعبه را می تواند در اعمال و عملکرد و تعامل خود با دیگران ببیند و به قول آن شاعر:

ز کعبه آیم و حسرت خورم بر آن جمعی
که از زیارت دل های خسته می آیند
در آغاز راه می گفتم که گذراندن
مدت ایام، دشوار خواهد بود اما همین
که گفته اند عمر سفر کوتاه است و
مسافر فقط به راه بیفتد، سفر نیز تمام
می شود، نکته پر مغز و نغزی است.



وداع

بیش از دو روز از فرصت سفر باقی نمانده است. کاروان در حال گذشتن است و دیگر معلوم نیست که چنین سفری فراهم می شود یا نه. دیشب که در حال رفتن از کعبه بودم، لحظاتی چند بر آن خیره شدم و به یاد مضمونی افتادم که آدمیان در این درگه، خود را از تمام معبودها رهایی می بخشند و تنها دل را در گرو یک معبود می نهند؛ به عبارتی، از هر آنچه جز اوست توبه می کنند و آن معبود اصلی را می نگرند و می خواهند، اما جدایی از همین معبود اصلی امری دشوار و مشکل است. در راز و نیاز به این معبود همیشگی می نالیدم که تو چه معبودی که برای وصال و نزدیکی ات باید از همه معبودها حذر نمود تا به تو رسید و آن هنگام که طالب یار به تو می رسد، هیچگاه نمی تواند از تو توبه کند. آری، دل بستگی را در فضای کعبه باید تجربه کرد و این دل بستگی است که غم فراق را پیش روی می آورد و این که ای اله و ای رحمة للعالمین باز ما را در میهمانی خویش دعوت کن.



مگر طواف وداع هم داریم؟ وداع از جایی که آدمی همیشه آرزوی دیدارش را دارد؟! مگر می شود؟ پس باید ادب خداحافظی را به جای آوریم. به همین دلیل وداع نکردم و در شوط های طواف، همواره از خدا خواستم که مرا در این سفر بی بهره و بی نصیب رها نکند.

طواف وداع یا ادب خداحافظی

همه می گویند برای انجام طواف وداع برویم. مگر طواف وداع هم داریم؟ وداع از جایی که آدمی همیشه آرزوی دیدارش را دارد؟! مگر می شود؟ پس باید ادب خداحافظی را به جای آوریم. به همین دلیل وداع نکردم و در شوط های طواف، همواره از خدا خواستم که مرا در این سفر بی بهره و بی نصیب رها نکند. سامان دنیا و آخرت را به من عطا کند و مرا زندگی آبرومند عنایت فرماید. لحظه مرگ را بر من آسان کند و یقین را در دلم و اخلاص را در عملم قرار دهد و باز حاجت روایم کند و آبرویم را حفظ نماید و سلامتی و تندرستی را در تن و جان و روحم قرار دهد.

در لحظات وداع، از آن قادر بی چون خواستم که عمر مرا در طاعت و خدمت خودش به سر برد و سلامتی و تندرستی را در جانم نهد و گشایش معنوی و مادی را در امورم قرار دهد و زمین گیرم نکند.

آخرین لحظات، در پشت مقام ابراهیم، حال خوشی داشتم. این بار نیز اشک امانم نمی داد و این حال را شب گذشته نیز در آن مکان مقدس داشتم. لحظاتی این چنین سپری شد تا این که

در همان حال و با چشمان اشک آلود، این رباعی را از خواجه عبدالله انصاری در خاطر مرور کردم:

چون عود نبود چوب بید آوردم
روی سیه و موی سفید آوردم

خود فرمودی که ناامیدی کفر است
فرمان تو بردم و امید آوردم
در آنجا، در واپسین دعا، از خداوند
خواستم که حاجاتم را روا کند و
همچنان مرا در ضیوف الرحمانش بپذیرد
و با خود نجوا می کردم که خدا کند از
این سفر طولانی بی بهره باز نگردم و
چیز کی دستانم را بگیرد.

خداحافظی

دیروز حسرت آمدن را داشتم و امروز اندوه بازگشت و خداحافظی را،
اما چاره چیست؟

چون چاره نیست می روم و می گذارم
ای خانه خدا به خدا می سپارم
آری، وقت رفتن و بدرود گفتن است.
وقت پایان آمدن همنشینی با کعبه و بیت
عتیق است. حال باید هر چه توشه جمع
کرده ای در کوله بارت جای دهی، کم
یا زیاد فرقی نمی کند. زمان جدایی
است. اما مگر می شود به این راحتی از
مکانی که یکی و دو سالی برای وصال





آن ناله کرده ای، دور شوی و به این سادگی از آن دل برکنی:
چون از تو جدا شوم من زار
چون دور شوم ز محفل یار
رفتم ز درت به چشم خونبار
بیرون نرود دلم از این دار
ای بیت خدا خدا نگهدار

حال که در حال رفتنی، خیره در بیت خدایی و ملتسمانه به یاد
هزاران حاجت خود می افتی که برای دیگران هم از خدا طلب
می کردی و تمام این ها محتاج ذره ای نگاه از کوی حضرت
دوست بود و تو این نگاه را طلب می کنی؛ نگاهی که برای آن فقط
دریایی از حاجت و قطراتی از نم اشک را واسطه قرار داده ای و ناله
سر می دهی که:

به صد حاجت و اشک و شور آمدم

نگاهم کن از راه دور آمدم

به یاد انبوه گناهان خودت می افتی که چگونه است پس از ایام
تشریق و ارادت و رسم بندگی و ورزیدن، باز برای ساده ترین مسأله
به ورطه گناه می افتی و برای جزئی ترین نکته، توبه از گناه را به
توبه از توبه بدل می کنی. اما رحمت الهی بیش از اینهاست و رجای
واثق داری که ناصح مشفق، که بر سر سفره او و در حریم خانه او
نشسته ای، بیش از این ها تو را دلداده خود نموده است و توزین
سبب امید داری و می خوانی که:

نشسته کنون گیر و خوان توأم

اگر چه بدم میهمان توأم

آری، بر خود لقب میهمان گذاشتن و صاحبخانه را میزبان گفتن،
در جای خود نعمتی است، گویی با رندی تمام میزبان را وادار
می کنی و علاوه بر پذیرایی معمول از او نیز
توشه بازگشت می خواهی.



برای رفتن از تو توشه خواهیم
از این خرمن بدامن خوشه خواهیم
نصیبم کردی اکنون خانه خود

ضربح و مرقد شش گوشه خواهیم
اما سخن پایانی این که پس این همه التماس و التجا، از او
می خواهی که «مرا ناامید از درت رد مکن». به هر حال بر این
نکته واقفی که مغناطیس وجود خانه خدا، با شعاع نامرئی، تا دور
دست های عالم تو را باز دل مشغول خواهد داشت. اما مگر نه این
است که اگر اذن و اجازه از او و طلب از تو نباشد، راه بردن به حریم
دوست خیال خام پختن است:

«ای دل اگر نخواندت ره نبری به کوی دوست»

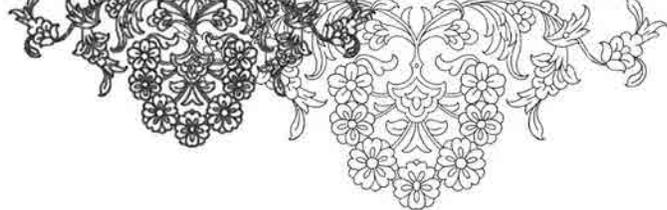
بنابراین، نجوا می کنی که خدایا! بار دیگر مرا در این سفره کرم
از خیر و رزق و روزی برخوردار گردان و می خواهی و می خوانی
که «مرا بار دیگر دعوت نما» زیرا هر کسی بی تردید نیاز دارد که
خود را در یک محیط مستعد و مناسب ارزیابی کند. باز دعا می کنی
که پروردگارا! تو خود مهار مراقبت و مواظبت را در مقابل اندیشه ها
و وسوسه های شیطان بر نفس ما قرار داده ای؛ زیرا اگر حمایت
و عنایت تو نباشد به لحظه ای تمام وجودم را پلیدی و تباهی فرا
می گیرد. اما چه لذتی از آن بالاتر که آدمی در سودای نزدیکی و
قرب الهی و تمرین بندگی و عبادت باشد. و به تبع آن لطف و کرم
الهی شامل حال او گردد:

تو به راه من بنه گامی تمام

تا منت نزدیک آییم بیست گام

تازه این صورتِ ظاهر قضیه است؛ زیرا معلوم نیست که حتی در
همین توفیق ظاهری پذیرش وجود داشته است یا خیر؟ اما همین که
بر آدمی واقعه ناگوار روحی نمی گذرد و با همان عرفان عوامانه برای
خود مانند ذره ای ناچیز پيله ای می تند و خود را در معرض حمایت





و قبول می بیند، خودش گام بزرگی است که شکرانه فراوان دارد:
تو مگو ما را بدان شه بار نیست
با کریمان کارها دشوار نیست

می بایست همواره در حالت خوف و رجا بود و تمرین مبارزه با نفس داشت؛ زیرا او همواره در کمین است. بکوش که سودای حج را سودایی معنوی و الهی کنی. اگر این باشد، چه سوداگری



ارزشمندی و چه داد و ستد سودمندی! یقین بدان که از کرامت الهی هر چه بخواهی می توانی بهره مند شوی؛ زیرا «کم نخواهد شد بگو دریاست این» و همگان می توانند بدون نگرانی از آن بهره مند شوند. اگر کل سفر حج به دریافت این نکته لطیف ختم شده باشد، یقین بدان که برنده واقعی تو بودی.

بالآخره در انتهای شب راهی حرم شدم. هنگام رفتن دوستی سفارش کرد که طواف مستحبی به جا آور و ثواب آن را به چهارده

معصوم هدیه کن. این کار را برای آن می خواستم انجام دهم که دوباره به حج دعوت شوم. لذا به مطاف رفتم برای انجام این طواف. از فشردگی جمعیت کاسته شده بود و در فاصله کمتر از نیم ساعت هفت شوط پیرامون کعبه چرخیدم و به آن توصیه عمل کردم.

خروج از مکه

هنگامی که اتوبوس خیابان های مکه را به قصد جدّه طی می کرد، یکی از مدّاحان اهل بیت قطعه ای را ساخته بود که قطعه «وداع با کعبه» نام داشت. این قطعه را او خودش در کنار کعبه ساخت. در همان حال به یاد این قطعه افتادم و آن را زیر لب ساز کردم. شبانگاهان تا به وقت سحر در طواف حرم ناله ها دارم ولی با یاد وداع حرم از دو چشم ترم ژاله ها بارم خداحافظ ای حرم، ای بیت، ای مقام، ای باب، ای صفا ای سعی خداحافظ ای حَجْر، ای حَجْر، ای حطیم، ای رکن، ای مکان وحی چنان زمزم اشکبارانم

جدا از تو چون غریبانم

خدا حافظ کعبه خوبم

خدا حافظ کوی محبوبم

و بعد از آن، در رثای شهادت سالار شهیدان این نوحه را خواند:

اگر امشب کاروان نرود من بمانم و این لاله گون صحرا

کنم گریه از برای پدر تا سحر پرپر مادرش زهرا

اگر دشمن تازیانه زند روی نعش پدر بر تن زارم

ز رگهای پاره پاره او لحظه ای لب خود بر نمی دارم

روان سوی شام ویرانم

خداحافظ ای پدر جانم

حضور در بزم الهی و در سفره اطعام خدای تبارک و تعالی

موهبتی است از خداوند که برای هر کس فراهم نمی شود و «عمری





باید که یار آید به کنار». اما ره آورد آن چیست؟ ره آورد سفر پس از بازگشت، این است که متوجه می شوی چقدر دلداده شده ای! حافظ گوید:

عرض حاجت در حریم حرمت محتاج نیست
راز کس مخفی نماند بر فروغ رای تو

سپاس و ختم کلام

هم طلب از تست و هم آن نیکوی

ما که ایم، اول تویی آخر تویی

این بار خداوند بزرگ بر این بنده نالایق و ناشایست منتی گذاشت که بتوانم سفر حج را با همه مشکلات در دوران توانایی و جوانی طی کنم که انجام همین سفر آن هم با این ویژگی ها توفیق بزرگی است. بر این اساس، زبان سپاس و ستایشم الکن و ناقص و کوتاه است. از خداوند بزرگ می خواهم تا لحظه حیات برای سبک شدن گناهان افتخار انجام این سفر را بیابم، شاید روزنه هایی برای رستگاری ام فراهم شود و توشه ای معنوی فراهم قرار گیرد تا بتوانم دیگران را دعا کنم و نیز در پس پرده ای که تنها راز آن بر خداوند آشکار است، آمرزیده شوم.

گر بد و گر نیک فکندم به پیش

پوش بد من به نکویی خویش

چون که بدین پایه رساندم کلام

به که کنم ختم سخن والسلام